

تقیه؛ راهبرد اصلاحی و صیانت از حق*

سیدحسین همایون مصباح**

چکیده

در جستار حاضر یکی از مسائل پر تنش میان شیعه و سنی که به مثابه شبهه و پرسش و در نهایت به صورت اتهام از سوی برخی از گروه‌های تندروی افراطی اهل سنت علیه شیعه در آمده است، یعنی باور به تقیه، مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته است. نویسنده در این نوشته با استفاده از آیات و روایات، به ویژه روایاتی که از طریق اهل سنت آمده است و نیز دلیل عقلی، قواعد و اصول و سیره صحابه و همچنین نگره و فتوای عالمان و فقیهان شیعه و اهل سنت، اثبات و مدلل می‌سازد که: تقیه برابر با دروغ، ریا و نفاق نیست و دامنه، موارد و احکام آن نظر به شرایط و اشخاص متفاوت می‌گردد. در نتیجه تقیه به طور مطلق نزد شیعه واجب نبوده و بدان عمل نمی‌شود. تقیه اختصاص به شیعه نداشته و در امت‌های پیشین و در میان مسلمانان اعم از شیعه و سنی به آن باور داشته و عمل می‌شده است. همچنین تقیه نه تنها در مقابل کفار بلکه در مقابل مسلمانان نیز جایز می‌باشد. تقیه به مثابه راهبرد اصلاحی، مبارزه مسالمت‌آمیز، دفاع و حفاظت از حق حیات، حق کرامت، حق آزادی بیان و اعتقاد، حمایت و حفاظت از اموال و ناموس و دین و حقیقت و دیگر مصالح است.

کلید واژه‌ها: شیعه، سنی، تقیه، راهبرد، باور، نفاق.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۴/۲۴_ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۰۶/۰۵

** دانش‌پژوه دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی جامعه المصطفی ص العالمیه مشهد مقدس /

mesbahsayed@yahoo.com

مقدمه

شیعه و سنی دو فرقه از فرقه‌های مذهبی بزرگ و تأثیرگذار در میان مسلمین به شمار می‌روند. تعامل و رابطه آنها از هنگام پیدایش تا اکنون فراز و فرودهای فراوانی داشته است که نتیجه و محصول عوامل متعدد اعتقادی، اقتصادی و به خصوص سیاسی، اجتماعی بوده است.

این فراز و فرودها، هم شامل همکاری و همیاری و هم تنش و درگیری می‌گردد. تنش‌ها نیز گاهی به صورت برخوردهای فیزیکی و اعمال خشونت‌آمیز نمودار گردیده است که آسیب‌ها و هزینه‌های سنگینی برای طرفین و به ویژه اسلام داشته است. گاهی نیز تنش‌ها در حد چالش‌ها، پرسش‌ها و نقدهای فکری و اعتقادی بوده است. در این وضعیت هرگاه انصاف، انگیزه حقیقت‌یابی و منطق سالم گفت‌وگو در جریان نقد و پرسش حاکم بوده است، برآیند آن به صورت هم‌پذیری، همکاری و هم‌سویی میان شیعه و سنی نمودار گردیده است و هرگاه بی‌انصافی، برتری‌طلبی و تمامیت‌خواهی حاکم بوده است، نتیجه آن دوری و بیگانه شدن بیش نبوده است.

پرسش‌ها، شبهات و چالش‌ها

از شبهات و نقدهایی که از دیرباز، برخی گروه‌های اهل سنت و بیشتر سلفی‌ها و ظاهرگرایان بر شیعه داشته‌اند، مسئله «تقیه» است. نادرستی و ناهنجاری قابل مشاهده در این مسئله این است که نقد و پرسش جای خود را به تهمت و بهتان داده است. به این ترتیب که گویا شیعه با باور به تقیه، دروغ و فریبکاری و نفاق را در جامعه به عنوان یک اصل و اعتقاد دینی تبلیغ و توسعه می‌بخشد و از آنجا که این امور از نظر اسلام حرام و ممنوع است، در نتیجه شیعه با تقیه خاص خودشان مرتکب چنین بدعتی در اسلام شده و مستوجب عقاب، کیفر و تکفیر هستند. از این رو نخست سخن و نقد مخالفین شیعه در باب تقیه را بازگو نموده و سپس به پاسخ و نقد آن می‌پردازیم.

در این زمینه، از گذشته‌های دور تا کنون، از سوی مخالفین شیعه سخن بسیار گفته شده است و شبهاتی در باب تقیه وارد آورده‌اند که تقریباً همه معطوف به این است که تقیه برابر با دروغ، فریب و نفاق است، لیکن در این جستار سخنان یکی از معاصرین آنها به نام احسان الهی ظهیر پاکستانی را که نامصفانه و مغرضانه گفته و نگاشته شده است، می‌آوریم.

احسان الهی ظهیر از رهبران شاخه سلفی‌گری در پاکستان باب سوم کتاب خود «الشیعه و السنه» را شیعه و کذب نام گذارده است و می‌نویسد:

الشیعه و الکذب کأنهما لفظان مترادفان لافرق بينهما تلازما من اول يوم أسس فيه هذا المذهب و کون فيه هذا فما كانت بدايته إلا من الکذب و بالکذب. و لما كان الشیعه وليده الکذب أعطوه صبغه التقديس و التعظیم و سموه بغير اسمه و استعملوا له لفظه التقیه و أرادوا بها إظهارا بخلاف ما يبطنون و إعلانا ضد ما يکتمون و بالغوا فی التمسک بها حتی جعلوها أساسا لدينهم و أصلا من أصولهم الی أن نسبوا الی بعض أئمتهم -المعصومین عندهم- أنه قال: كما یرویه بخاریهم محمد بن یعقوب الكلینی: التقیه من دینی و دین ابائی و لا إیمان لمن لا تقیه له و قاله أبو جعفر الامام الخامس حسب زعمهم... لكن هولاء القوم لا یكذبون فحسب بل یأمرون بالکذب و یعدونه من أفضل القربات الی الله و أسسوا مذهبهم علی ذلك فکتبهم فی الحدیث و التفسیر ملیئه بهذه الأكاذیب و الاباطیل... و الحق أن الشیعه یرون التقیه واجبه فی جمیع الامور سواء كانت للحفظ علی النفس أم لغير ذلك. (ظهیر، ۱۴۱۵/۱۹۹۵: ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۵۰)

البته ایشان سخن فراوان گفته است و دلایلی از آیات و سنت بر رد تقیه از گونه شیعی آن نه مطلق تقیه بازگو می‌کند که پرسش‌های زیر برابر و یا در جهت شبهات و پرسش‌های ایشان مطرح می‌شود و طبعاً با پاسخ گفتن به آنها، شبهات و به تعبیر دقیق‌تر، اتهامات ایشان علیه شیعه پاسخ گفته می‌شود. از این رو، پاسخ پرسش‌های زیر مهم است:

۱. آیا تقیه از نظر عقل و شرع ممنوع و مذموم است؟
۲. آیا تقیه اختصاص به شیعه دارد یا خیر؟
۳. آیا تقیه برابر با دروغ و نفاق است و تجربه زیستی و اعتقادی شیعیان در مواردی که تقیه را به کار بسته‌اند، به نفاق و فریب و دروغ‌پردازی دامن زده است؟
۴. آیا تقیه اساس و اصل مذهب تشیع است و در تمامی موارد، واجب دانسته شده است؟

معنا، دامنه و موارد، احکام، کارکرد و غایت تقيه

برای پاسخ‌گویی، منطقی به نظر می‌رسد که از چپستی تقيه و فرق آن با نفاق و دروغ آغاز نماییم و سپس به ترتیب دامنه، موارد، احکام و کارکرد آن را تبیین کنیم. تقيه چیست؟ روشن شدن معنا و مقصود تقيه در این نوشتار بر روشن شدن معنای دروغ و نفاق متوقف است. از این رو نخست مفهوم و معنای دروغ و نفاق، تبیین و توضیح داده می‌شود.

الف) دروغ: کذب و دروغ که از گناهان بزرگ شناخته می‌شود، این است که انسان بدون اجبار، آگاهانه و قاصدانه حقیقت و واقعیت را انکار نماید و یا خلاف آن را با غرض پوشاندن و یا نابود نمودن آن حقیقت و واقعیت باز گویند.

این معنا و مؤلفه کذب را از آیات ذیل می‌توان فهمید:

۱. «فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَتَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرٍ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ». (سبأ: ۴۲ و ۴۳)

۲. «لَبِيبٌ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ». (نحل: ۳۹)

در این دو آیه، پس از این که حقیقت و واقعیت به گروهی از آدمها به طور شفاف بیان می‌شود و آنها نسبت به آن آگاهی می‌یابند، بدون هیچ اجبار و اکراهی و با دانایی و اراده عمدی و با غرض پوشاندن و مخدوش ساختن، آن را انکار نموده و خلافتش را اظهار می‌سازند.

در سنت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز دروغ به معنای یاد شده آمده است. در روایات معروف و مشهور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسانی که از ایشان روایت نقل می‌کنند و سخن ایشان را بازگو می‌سازند، چهار دسته بر شمرده شده‌اند و از میان آنها یک دسته دروغگو و کذاب معرفی می‌شوند و آنها کسانی هستند که گفتار و رفتار رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در کمال هوشیاری می‌شنوند و می‌بینند، معانی و مقاصد آن را همان گونه که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اراده کرده است، می‌فهمند و ویژگی‌های سخن و زبان را نیز می‌شناسند، با وجود آن، عمداً و با آگاهی کامل و برای رسیدن به اهداف نادرست و مغرضانه خویش خلاف آن را بیان می‌کنند. (هلالی، ۱۴۱۶: ۲۶۸-۲۷۱)

ب) نفاق: مجموعه‌ای از اوصاف، خصوصیات و کیفیات دائمی شخصیت است که در جریان زندگی و حیات اجتماعی پرورش و شکل یافته‌اند و به صورت آگاهانه و عامدانه سرچشمه رفتار و فعالیت‌های متضاد و متناقضی چون ناسازگاری و ناهمسویی علم و عمل، ظاهر و باطن، گفتار و رفتار است که با غرض دست‌یابی به اهداف منفی و تخریبی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، روانی، فرهنگی و ایجاد تنش، گسست و انحراف فکری و عملی در سطوح فردی و اجتماعی در جامعه انجام و اعمال می‌شود. طبعاً برای این منظور از هرگونه وسیله‌ای نیز استفاده می‌شود که دروغ‌گویی، تکذیب، پنهان‌کاری، دورویی، وارونه‌سازی، خلف وعده، خیانت در امانت، پیمان شکنی، ایجاد ناامیدی و یأس در مردم، حيله و تزویر و ... از این جمله‌اند. نمونه آن، رفتار منافقین در زمان رسول الله ﷺ است که خدمت ایشان می‌رسند و اظهار ایمان می‌نمایند تا به این طریق بتوانند انسجام مسلمین را به هم زده و به گمان خویش در باور رسول الله ﷺ انحرافی نسبت به آنها به وجود بیاورند. (منافقون: ۲۰؛ آل عمران: ۱۶۷)

پیامبر گرامی اسلام ﷺ خصوصیات و اوصاف اساسی نفاق را خیانت در امانت، عهد شکستن، ناسزاگویی درحالت دعوا، دروغ گفتن، تملق و ستایش طلبی و مخالفت باطن با ظاهر می‌داند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید که رسول الله ﷺ فرمود: «هرخشوع ظاهری که از باطن افزون‌تر باشد، آن در نزد ما نفاق و دورویی است و نیز رسول الله ﷺ فرمود: چهار خصلت است، چون در کسی باشد منافق ناب است... آن چهار خصلت: چون به او اطمینان کنند خیانت ورزد؛ چون سخن گوید، دروغ گوید؛ چون عهد بندد، بشکند و چون دعوا کند، ناسزا گوید». (خرمسابی، ۱۳۷۶: ۶۶۰)

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۸۵ نهج البلاغه که اختصاص به بیان اوصاف منافقین دارد، توصیف جامعی از نفاق ارائه می‌دهد. تلون و به هر رنگ درآمدن، خوشحال بودن از به سختی افتادن و نا آرامی مردم و تلاش نمودن جهت گرفتار ساختن آنها، ایجاد ناامیدی در جامعه، مشتهبه‌سازی امور و حقایق و باطل را آسان و زیبا جلودادن را از ویژگی‌های منافقین بر می‌شمرد:

یتلونون الواناً و یفتنون افتناناً... حسده الرخاء و مودوا البلاء و مقتطوا الرجا... یتوصلون الی الطمع بالیاس لیقیموا به أسواقهم... یقولون فیسبهون...
قد هونوا الطریق و أضعوا المضیق... (فیض الاسلام، بی تا: ۶۲۱-۶۲۲)

نفاق به این معنا ممکن است از سوی کسانی که در جامعه گرفتار هیچ تنگنا و محدودیت و محرومیتی هم نیستند و قدرت جامعه را نیز در دست دارند، انجام پذیرد. با

توجه به مفهوم، معنا و مؤلفه‌های یاد شده کذب و نفاق، کاملاً این حقیقت روشن می‌شود که تقیه به معنایی که شیعه از آن می‌فهمد و به کار می‌بندد، بیگانه با دروغ و نفاق است، چون نه انکار، پوشاندن و نابود کردن حقیقت و واقعیت در آن وجود دارد و نه با چنین انگیزه و اندیشه‌ای انجام می‌گیرد و نه به انگیزه و قصد ایجاد تنش و گسست اجتماعی صورت می‌پذیرد. همچنین هیچ شاهد و گواه تاریخی نیز نشان نمی‌دهد که با کاربرد تقیه از سوی شیعه گسست و تنش و فساد در جامعه و صفوف مسلمین پدیدار شده باشد. بنابراین تقیه اصلی از اصول دین یا اصول مذهب نزد شیعه نیست، بلکه بیشتر راهبرد و روش معطوف به اهداف مشخصی است که به تبع شرایط و اوضاع سیاسی، اعتقادی و اجتماعی در جامعه آن روز شکل گرفته است. افزون بر آن، تقیه به طور مطلق و در تمامی حالات و شرایط، لازم و واجب نبوده و انجام نمی‌گیرد. در برخی شرایط و موارد، واجب است (تقیه و جوبی)؛ در پاره‌ای موارد حرام و در حالاتی مستحب و در بعض موارد مکروه می‌باشد.

فقها و عالمان شیعه تقیه را سه تا پنج نوع، تقسیم کرده‌اند و این تقسیم بندی را همه فقهای امامیه و نیز متکلمین شان پذیرفته‌اند. شیخ انصاری تقیه را از حیث حکم تکلیفی به پنج قسم تقسیم می‌کند: «ان التقیه تنقسم الی الاحکام الخمسه: فالواجب... و المستحب... و المباح... و المكروه... و الحرام...» (انصاری، ۱۴۱: ۱۶۹) و این شاهدهی است بر اینکه تقیه نزد شیعه از اصول نیست، زیرا اصول حالات و شرایط بردار نیست.

شیخ طوسی رضوان الله علیه درباره تقیه می‌نویسد:

و التقیة عندنا واجبة عند الخوف علی النفس و قد روی رخصة فی جواز الافصاح بالحق عندها. روی الحسن أن مسیلمة الکذاب أخذ رجلین من أصحاب رسول الله ﷺ فقال لأحدهما أتشهد أن محمداً رسول الله؟ قال: نعم. قال: أفتشهد أنى رسول الله؟ قال نعم. ثم دعا بالآخر فقال: أتشهد أن محمداً رسول الله؟ قال: نعم. فقال له أفتشهد أنى رسول الله؟ قال إنى أصم قالها ثلاثا کل ذلك تقية — فتقول ذلك فضرب عنقه. فبلغ ذلك؛ فقال أما هذا المقتول فمضى علی صدقه و تقيته و أخذ بفضلہ فهنئاً له و أما الآخر فقبل رخصة الله، فلا تبعه علیه فعلى هذا التقية رخصة و الافصاح بالحق فضيلة و ظاهر أخبارنا يدل علی أنها واجبة و خلافها خطأ. (طوسی، ۱۴۰۹: ۴۳۵)

از این سخن شیخ طوسی در مورد تقیه دو نکته آشکار و مشخص، بر می‌آید: اولاً ایشان تقیه را به مثابه یک راهبرد حمایت و حفاظت از حق حیات و کرامت انسانی در موردی که این حق در معرض تهدید قرار گرفته است، بیان می‌دارد. قهراً مفهوم این فتوا و یا نظر این است که هرگاه حیات انسان در معرض تهدید نابودی نباشد، تقیه واجب نخواهد بود؛ پس آنچه روشن است این که ایمان به تقیه به مثابه راهبرد در هر مورد به تناسب آن لازم و ضروری است، یعنی در موارد وجوبی به عنوان راهبرد واجب و در موارد مستحب به عنوان راهبرد استحبابی و هكذا؛ و این خیلی متفاوت است تا آن را چون نبوت و توحید و عدالت، اصل و ضروری دین دانست تا منکر آن خارج از دین معرفی گردد.

ثانیاً، راهبرد در چنین حالتی، وجوبی و ضروری است، چون آنچه غایت و هدف است همانا زنده نگهداشتن حق است و در قضیه یادشده، حقی بالاتر از حق حیات و کرامت آدمی وجود ندارد. افزون بر آن، دفاع عملی از حق (در روایت) نسبت به بیان لفظی حق که به نابودی حق بیانجامد، اولویت و ارجحیت دارد، چنان که در این حادثه اتفاق افتاده است. شیخ طوسی به همین دلیل نظر خویش را نسبت به نظر اهل تسنن در برداشت از این روایت درست می‌داند.

مرحوم طبرسی ذیل آیه شریفه: «الآن تتقوا منهم تها» می‌فرماید:

و فی هذه الایة دلالة علی أن التقیة جائزة فی الدین عند الخوف علی النفس. و قال أصحابنا: أنها جائزة فی الأحوال كلها عند الضرورة، و ربما وجبت فیها لضرب من اللطف والاستصلاح. و لیس تجوز من الأفعال فی قتل المؤمن و لا فیما یعلم أو یغلب علی الظن أنه استفساد فی الدین. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۷۴)

در اینجا طبرسی به روشنی سخن از جواز تقیه را که معنی فراگیر دارد و ضرورتاً به معنای وجوب نیست، به عنوان راهبرد حمایت از حیات می‌برد و همین هویت راهبردی در مواقع ضرورت و یا جهت اصلاح را به شیعیان نسبت می‌دهد و مواردی را که تقیه ممنوع می‌باشد، نیز نام می‌برد.

امام خمینی علیه السلام می‌فرماید:

انما جعل التقیه لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلیس تقیه بتقریب أن المستفاد منه انه کل ما شرعت التقیه لحفظه إذا بلغته فلا تقیه و من المعلوم ان التقیه کما

شرعت لحقن الدماء شرعت لحفظ الاعراض و الاموال ايضاً و مقتضاه انه اذا بلغت هتك الاعراض و نهب الاموال فليس تقيه..(خمینی، ۱۳۸۱: ۱۴)

ایشان اعمال و عدم اعمال تقيه را تابع شرایط و اوضاع و نیز موقعیت و منزلت اشخاص و نیز اهداف و مقاصدی که تقيه برای آنها انجام می‌گیرد، می‌داند و از این رو، در مواردی تقيه را حرام اعلام می‌کند:

تحرم التقيه في بعض المحرمات و الواجبات التي تمثل في نظر الشارع و المتشرعه مكانه البالغه مثل هدم الكعبه و المشاهد المشرفه و الرد على الاسلام و القرآن و التفسير بما يضر المذهب و يطابق الإلحاد و غيرها من عظام المحرمات و لا تعمها ادله التقيه و لا الاضطرار و لا الاكراه و تدل على ذلك معتبره مسعده بن صدقه و فيها: فكل شيء يعمل المومن بينهم لمكان التقيه مما لا يؤدي الى الفساد الدين فانه جائز... (خمینی، بی تا، ۱۷۷-۱۷۸)

آیت‌الله خویی^{ره} نیز ضمن بازگو کردن فلسفه تشریح و حدود کاربرد تقيه، آن را ساز و کار دفاع از حق حیات، مال، کرامت و ... می‌داند و اعلام می‌دارد هرگاه تقيه موجب تخریب و نابودی چیزی گردد که برای آن تشریح شده است، تقيه‌ای در کار نیست:

ان الظاهر من هذه الاخبار أن التقيه إنما شرعت لحفظ بعض الجهات المهمه كالنفوس و ما اشبهها فاذا أدت الى إتلاف ما شرعت لاجله فلا تقيه لان ما يلزم من وجوده عدمه فهو محال و ليس مفاد الروايات المذكوره هو جواز التقيه في غير تلف النفس لكي يترتب عليه جواز إضرار الغير لدفع الضرر عن نفسه. و الغرض من تشریح التقيه قد يكون حفظ النفس و قد يكون حفظ العرض و قد يكون حفظ المال و نحوه و حينئذ فلا يشرع بها هتك الاعراض و نهب الاموال... (خویی، ۱۳۷۱: ۴۴۵)

آیت‌الله مکارم شیرازی می‌فرماید:

ان أقرب طريق للجمع بينهما (روایات تقيه) هو ما اشرنا اليه من التفصيل بحسب الازمان و الاشخاص فالذی هو علم للامة و مقياس للدين و به يقتدى الناس و يعرف قربه من اهل البيت: يرجح له استقبال الحتوف و تحمل المضار

البالغہ حد الشہادہ فی سبیل اللہ، بل قد یجب لہ اذا کان ترک ذلک ضرر علی الدین و مفسدہ للحق و تزلزلاً فی ارکان الاسلام... أما فی اعصار الصادقین و الاعصار المتأخرین عنها کانت الرخصه احب الیہم لعدم وجود خطر من هذه الناحیه علی الاسلام و المسلمین و لکن لا ینافی عدم جواز ذلک (تقیه) فی تلك الاعصار ایضاً علی بعض الاشخاص لخصوصیات فیہم... و أما فی زماننا هذه یتفاوت الحال بالنسبہ الی الاشخاص و الظروف و الحالات و تجاه ما یحدث من الحوادث و الهنات فقد یجب أو یرجح ان یستن بسنہ اصحاب امیرالمؤمنین علیہ السلام و خواص بطاننتہ و اخری یجب أو یرجح الاقتداء باصحاب الصادقین و من المأسوف علیہ انی لم اجد اکابر المحققین من اصحابنا تعرضوا لهذه المسالہ تعرضاً واسعاً... (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۴۲۶-۴۳۹)

ایشان، ہم اصل تشریح و ہم دامنہ کاربرد تقیہ را تابع شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعہ و نیز منزلت و موقعیت اشخاص می‌داند. بہ این معنا کہ در برخی شرایط و برای برخی اشخاص تقیہ جایز نیست و آن جایی است کہ با تقیہ کردن اساس دین و حقیقت از بین می‌رود و یا نسبت بہ آن و ازدگی ایجاد می‌شود. مثلاً در شرایط کنونی یک مرجع تقلید نباید تقیہ نماید، اما در شرایط دیگر و نسبت بہ افرادی کہ تقیہ آنها چنان اثر منفی برای دین و حقیقت ندارد و در مقابل، با تقیہ می‌تواند از جان و یا اموال خویش دفاع کند، تقیہ لازم خواهد بود. ایشان رفتار امام علی علیہ السلام، امام حسین علیہ السلام و امام باقر و امام صادق علیہم السلام در زمان خودشان را بر اساس همین منطق نسبت بہ تقیہ نکردن و تقیہ نمودن توجیہ و تعلیل می‌کند و اخبار وارده در باب تقیہ را کہ از آن وجوب و رخصت فہمیدہ می‌شود، بر چنین منطقی جمع می‌نماید.

بنابراین با توجه بہ حکم عقل و فطرت سالم و انسانی، وحی الہی، سنت نبوی، سیرہ علوی و تجربہ تاریخی تقیہ نزد شیعه یک اصل راہبردی و استراتژیک بوده و نہ اصل دینی، ایمانی و بہ عنوان یک استراتژی و راہبرد تشریح شدہ است، منتہی راہبردی کہ با مؤلفہا شناختہ می‌شود:

۱. راہبرد اصلاحات و حفظ وحدت و ہمبستگی اجتماعی در جامعہ؛
 ۲. راہبرد نقد و باز اندیشی در جامعہ بستہ و مبارزہ آرام و مسالمت‌آمیز چہت آزادی اندیشہ و باور؛
 ۳. راہبرد حمایت و حفاظت از حق حیات، کرامت انسانی و صیانت از ذات.
- بہ این ترتیب با روشن شدن معنا و چیستی تقیہ از نظر شیعه، ابطال اتهام احسان الہی ظہیر علیہ شیعه، مبنی بر وجوب تقیہ در تمامی حالت و این کہ تقیہ از نظر شیعه ضروری دین است و برابر با دروغ، فریب و ریا، نیز روشن می‌شود.

در ادامه نوبت پاسخ به این پرسش می‌رسد که تقیه از نظر شرع و عقل مشروع است یا خیر؟

ادله مشروعیت عقلی و شرعی تقیه

۱. دلیل عقلی

از نظر عقلی همان طوری که بیان شد، تقیه در واقع راهبرد منطقی حمایت و حفاظت از حق حیات و حق کرامت و صیانت از ذات، نقد و باز اندیشی در جامعه بسته و مستبد، مبارزه آرام و مسالمت آمیز، اصلاحات و تقویت همبستگی اجتماعی است که همه عقلای عالم و عقل سلیم آنها را پذیرفته و بدان راهنمون است. افزون بر این پاره‌ای از احکام عقلی که در ضمن ادله شرعی بیان شده است (در ادامه می‌آیند) نیز مثبت آن می‌باشد.

۲. ادله شرعی

دلایل شرعی شامل آیات قرآن کریم و احادیث است.

الف) آیات قرآنی

۱. آیه ۱۰۶ سوره مبارکه نحل: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». (نحل: ۱۰۶)
 شأن نزول این آیه شریفه همان طوری که ابن عباس گفته است در مورد عمار یاسر است (البته دو شأن نزول دیگر نیز برای آیه ذکر شده است که آنها نیز در مورد تقیه است، ولی مشهور و اصح داستان عمار است) که در اثر شکنجه اظهار کلمه کفر می‌کند و خدمت رسول الله ﷺ می‌رسد و با چشمان اشک‌آلود، جریان را بازگو می‌سازد که چگونه وادار شده لفظاً به ساحت حضرت بی‌ادبی نماید. رسول الله ﷺ او را دلداری داده و دستور می‌دهد که اگر بار دیگر مجبور به چنین کاری شد، انجام دهد و آیه مبارکه نازل گردید. روشن است که مورد مخصص نبوده و آیه به عنوان یک اصل راهبردی در شرایط و حالات مختلف کاربرد دارد.

۲. آیه ۲۸ سوره مبارکه آل عمران: «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ». (آل عمران: ۲۸)

دو مسئله از این آیه شریفه فهمیده می‌شود:

الف) اصل در دوستی و ارتباط میان مسلمان و کافر این است که کفار نباید تدبیر امور مسلمانان را به دست بگیرند تا از همه چیز آنها اطلاع یافته و مسلمانان را عملاً به سوی اهداف خویش راهنمایی کنند.

ب) در شرایطی مسلمانان ناگزیر از چنان ارتباط و تعامل با کفار می‌شوند که اگر چنان نمایند هستی‌شان در خطر نابودی می‌افتد. در این صورت برای حفظ موجودیت خویش و دفاع از حقیقت و دور ساختن آسیب‌های کفار بر مسلمان‌ها، از باب تقیه جایز می‌باشد.

۳. آیه ۲۸ و ۴۵ سوره مبارکه غافر:

«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكْذِبُوا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ». (غافر: ۲۸)

«فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا وَحَاقَ بِالْأُلُوفِ سُوءُ الْعَذَابِ». (غافر: ۴۵)

این دو آیه بر این مطلب دلالت دارد که:

اولاً تقیه به معنی حمایت حفاظت و سپر در مقابل عوامل تهدید کننده بوده و از نظر قرآن منطقی است و ثانیاً سیاق و منطوق آیه اول این است که مخفی داشتن ایمان و اظهار مخالف آن در حالی که واقعاً و باطناً بدان باور دارد، امر جایز و پسندیده است، زیرا وحی، عمل مؤمن آل فرعون را که در ظاهر با فرعونیان همراه بود (زیرا اگر در ظاهر، گفتار و رفتاری که هم‌سوی با فرعون را نشان می‌داد نداشت، قهراً نمی‌توانست در میان آنها زندگی کند) و در باطن مخالف آنها، به صورت اقدامی مطلوب و مرضی خداوند بیان می‌دارد، چون اگر غیر از آن بود، زبان سرزنش و منع در آیه به کار می‌رفت.

ب) روایات

روایات در این باب خواه به صورت عام و خواه به گونه خاص که در مورد تقیه وارد شده، مستفیض بلکه در حد تواتر است. به این ترتیب شکی در ورود، حجیت و کاربردشان نیست. از آوردن روایات وارده از طریق شیعه خودداری می‌کنیم، زیرا غرض نوشتار، بیشتر پاسخ گفتن به چالش‌ها و پرسش‌های یادشده است که از جمله آنها نشان دادن این است که تقیه اختصاص به شیعه ندارد، از این رو منطقاً باید روایات و شواهدی از طریق اهل سنت بازگو گردد. (این احادیث در قسمت دلایل و شواهد منقول از اهل سنت برای مشروعیت تقیه، بیان شده است) به اختصار بیان می‌شود که این احادیث در منابع شیعی

در کتاب‌های مختلف از جمله در «وسائل الشیعه» کتاب الامر بالمعروف و نهی عن المنکر، باب ۲۳، حدیث: ۱۷؛ باب ۲۴، احادیث: ۲، ۶، ۷، ۱۶، ۲۹ و ۳۱؛ باب ۳۲، حدیث: ۱؛ باب ۲۵، حدیث: ۲ از ابواب الامر والنهی؛ باب ۲۶، احادیث: ۲ و ۴ و نیز کتاب الشفعه باب ۵ و کتاب احیاء الموات، حدیث: ۷ و ۱۲ آمده است.

قواعد:

۱. **حدیث لا ضرر و لا ضرار:** این حدیث مورد قبول شیعه و سنی است. بر اساس این قاعده هرگونه درخواست و حکمی که بر جان و مال و شرف و کرامت و حقوق و حیثیت انسان آسیب و ضرر وارد سازد، از نظر اسلام غیر مشروع می‌باشد. بنابراین هر نوع اقدامی که یکی یا همه امور یاد شده را برای فرد و جامعه انسانی و اسلامی فراهم سازد، تقیه در آن، واجب و لازم خواهد بود. بدون تردید تقیه در مواردی از مصادیق مذکور، اقدام راهبردی به شمار می‌رود، در نتیجه مشروع می‌باشد.

۲. **حدیث رفع اکراه:** از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است: رفع عن أمتی تسعة، رفع ماستکرهوا علیه...؛ یعنی اگر انسانی در مواقعی از روی اکراه لفظی به زبان آورد و یا اقدامی نماید که در واقع خلاف آن را باور دارد، آثار و احکام آن عمل از او برداشته می‌شود. مثلاً انکار خداوند و دشنام دادن به انبیا حرام است و هرگاه از روی اکراه انجام شود، آثار حکم حرمت از او برداشته شده است و این یعنی تقیه نمودن و رخصت دادن در آن.

۳. **حدیث اضطرار:** ۱ بر اساس این حدیث، هرگاه انسان در اضطرار مجبور شود فعل حرامی را انجام دهد و یا عمل واجبی را ترک کند، آثار و لوازم آن، مثل مؤاخذة و عقاب و یا در مواردی خروج از دین و تکفیر، از او برداشته می‌شود، یعنی اگر شخص در حالت اضطرار مجبور به تقیه شود و خدا، نبوت، نماز، روزه، امامت ائمه علیهم السلام را انکار نماید، اما در واقع به آنها باور و ایمان داشته باشد، این شخص مرتد نشده و از مذهب شیعه نیز خارج نگردیده است. ماهیت این فرایند و عمل، همان جواز و رخصت در تقیه است، البته نظر به موارد وجوب و عدم وجوب، تقیه متفاوت می‌شود.

۴. **حدیث فوق طاقت:** حکم دیگری که از حدیث نبوی یاد شده، به دست می‌آید رفع احکام و دستوراتی است که انسان‌ها یا تکوینی و ذاتی نمی‌توانند انجام دهند، مثل

۱. «رفع عن أمتی ما اضطرروا الیه».

این که خداوند از انسان به نحو وجوب بخواهد که روزی ده مرتبه بدون هرگونه ابزار و وسیله‌ای به کره ماه برود و یا عدم توانایی در انجام آن عارضی و در اثر شرایط و نسبت به نوع یا شخص، فوق توانایی آنها باشد، مثلاً نوع انسان نمی‌تواند با فرشتگان ازدواج نماید و از آنها باردار گردد؛ اما با چنین شرایطی ازدواج و زایش بر او واجب باشد! و یافرد مریضی که نمی‌تواند روزه بگیرد بر او روزه واجب شود. این‌ها ناشدنی و مصداق لایطیق بوده و آثار و احکام آن بر فرض وجود، برداشته شده است.

بدون تردید عدم تقیه در مواردی کار و زندگی را بر انسان طاقت‌فرسا می‌سازد. مثلاً افراد اندکی را در نظر بگیرید که در جامعه‌ای زندگی نمایند که اکثریت آن جامعه از نظر فرهنگی و اعتقادی با این‌ها در نقطه مقابل و متضاد قرار دارند و قدرت نیز در دست آنها است و از سویی این عده اندک ناگزیر از زندگی در همین جامعه باشند و نتوانند جای دیگری بروند، خوب این‌ها اگر شعائر و ارزش‌ها و اعتقادات خودشان را آشکار سازند و تقیه ننمایند، حیات، اموال، ناموس و کرامت‌شان در معرض تهدید و نابودی قرار می‌گیرد و یا به کاری گماشته خواهند شد که هر لحظه آن بدتر از مرگ خواهد بود. طبعاً و عقلاً پذیرش و تکلیف به چنین حالتی برای همه و در همه شرایط فراخواندن به عملی فوق توانایی انسان است که این حدیث آن را برداشته است و یکی از مصادیق عملی آن، جواز تقیه است.

سه دستور و اصل (رفع اکراه، اضطراب و مالایطاق) در یک حدیث از رسول الله ﷺ رسیده است، اما هر کدام ناظر به امور متفاوتی بوده و حکم مستقلی را بیان می‌دارد. اکراه و اضطراب و مالایطیق معانی و واقعیت‌های ضرورتاً همسان و مشابه نیستند و همین‌طور موارد دیگری که در حدیث برداشته شده است. از سویی هرچند اسناد و طرق این حدیث مختلف است و به طرق صحیح، حسن معتبره و حتی ضعیف نیز نقل شده است، لیکن مفاد و مضمون واحدی دارند و شیعه و سنی بر این مضمون به ویژه نسبت به اکراه، اضطراب و مالایطیق اتفاق دارند. متن حدیث این گونه است:

قوله ﷺ رفع عن أمتي تسعة: الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه وما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطروا اليه و الطيره و الحسد و التفكير في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق الانسان بشفته... (صدوق، بی تا: ۴۱۷)

۵. قاعده اهم و مهم: بر اساس این قاعده که قاعده‌ای عقلی است، در مواردی که

تقیه اهم باشد و عدم تقیه مهم، قهراً تقیه مقدم می‌شود و در صورت عکس، قضیه نیز معکوس می‌گردد؛ یعنی اگر عدم تقیه اهم بود مثلاً رهبر جامعه اسلامی برای دفاع از حقیقت و یا دین تقیه نکند، چون تقیه کردنش برابر است با از بین رفتن آنها و ذلت مردم، در این صورت عدم تقیه مقدم است.

۶. اصل سمحه و سهله: حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «بعثت بالحنفیه السمحه

و السهله» و نیز سیره عملی ایشان در مواردی نشان می‌دهد که در موضوعات و نه احکام و تبیلغ احکام، تقیه می‌کردند.

۷. مقصد اصیل و اصلی دین: از مقاصد گوهری اسلام و ادیان الهی حمایت و

حفاظت از عقل (دانایی و آگاهی)، نفس و جان (حیات)، عرض (کرامت و حیثیت)، دین (باورها و روش زندگی طیب و سالم) و مال آدمیان می‌باشد، از این رو، دین و دین‌داری، استوار بر عقلانیت، عدالت، مسئولیت، انسانیت و حقیقت است. به همین دلیل دین و آن نوع از دین‌ورزی که یکی از این‌ها را نادیده بگیرد و بر عدالت، عقلانیت، انسانیت، مسئولیت و حقیقت استوار نبوده و فاقد چنین خصوصیتی باشد، نمی‌تواند مقاصد نامبرده را فراهم آورد. چنان که از آیات و روایات فهمیده می‌شود و عالمان و فقهای شیعه به صراحت بیان داشته‌اند، تقیه به عنوان راهبردی برای دفاع و حفاظت از همان مقاصد نامبرده تشریح شده است و کاملاً با عقلانیت، عدالت، انسانیت، حقانیت و مسئولیت سازگار می‌باشد.

عدم اختصاص تقیه به شیعه

ادله یادشده افزون بر آنکه مشروعیت عقلی و شرعی تقیه را از نظر اسلام اثبات می‌کند، همچنین بیان می‌دارد که تقیه اختصاص به شیعه و حتی مسلمانان نداشته و در امت‌های گذشته اعمال می‌شده و در آینده نیز چنان خواهد بود و نیز اثبات می‌کند که تقیه نه تنها در مقابل کفار بلکه در میان مسلمانان هم مادامی که از سوی آنها مقاصد، مصالح و حقایق نامبرده (حق حیات، کرامت، ناموس، اموال و دین) در معرض خطر و تهدید قرار بگیرد (چنان که در تاریخ واقع شده است) برای حمایت و حفاظت از آنها جایز می‌باشد، چون حکم عقل و فطرت آدمی اقتضای آن را دارد، البته موارد و راهبردها نسبت به شرایط متفاوت می‌گردد. برای روشن شدن بیشتر این واقعیت، روایت و نظر عالمان اهل سنت در مورد مشروعیت تقیه بازگو می‌شود.

تقیه در روایات و منابع اهل سنت و جماعت

۱. رفع حکم اکراه، در حدیث متواتر «رفع»

ابن ماجه قزوینی در کتاب سنن می‌نویسد:

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يُوسُفَ الْفَرِيَّابِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو بَنْ سُوَيْدٍ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ الْهَدَلِيُّ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ أَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنَّسْيَانَ وَأَمَّا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ. (قزوینی، بی تا: ۶۵۹)

از ابوذر غفاری روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند از امت در مواردی که اشتباه و فراموش کنند و نیز آنچه که به آن وادار شوند، گذشت کرده است. البانی این روایت را در جلد اول صحیح ابن ماجه تصحیح کرده است. همچنین قزوینی این روایت را به نقل از ابوهریره نیز می آورد و البانی آن را صحیح می داند. طبق این روایت، کسی که از باب اکراه وادار به انجام کاری شود، معذور است و خداوند از خطای او خواهد گذشت. در تقیه نیز انسان مجبور است که عقیده خود را مخفی و یا خلاف آن را اظهار نماید؛ پس معذور است.

۲. تقیه، گونه ای از ایمان ورزی

ابن ابی شیبیه، استاد بخاری در المصنف به نقل از محمد حنفیه می نویسد: «حدثنا وکیع عن إسرائيل عن عبد الأعلى عن بن الحنفیه قال سمعته يقول: لا إيمان لمن لا تقیه له.» (ابی شیبیه کوفی، ۱۴۰۹: ۴۷۴)

۳. تقیه، گونه ای از دین داری

جلال الدین سیوطی در جامع الأحادیث می نویسد: «قال النبی: لا دین لمن لا تقیه له.» (سیوطی، بی تا: ۲۸۱) علاء الدین هندی (۹۷۵ق) در کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال همین مضمون را روایت نموده است. (هندی، ۱۴۱۹، ج ۳: ۴۳)

۴. منع از گرفتار کردن خود در ذلت

أخبرنا عبد الرزاق قال أخبرنا معمر عن الحسن و قتادة أن النبی ﷺ قال لا ينبغي لمؤمن أن يذل نفسه، قال: وكيف يذل نفسه قال يتعرض من البلاء بما لا يطيق. (صنعانی، ۱۴۰۳: ۳۴۸)

قتاده روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمود: سزاوار نیست که مؤمن خود را ذلیل نماید. سؤال شد که چگونه شخص خود را ذلیل می نماید؟ پاسخ فرمود: خود را در معرض بلاهایی قرار می دهد که توانایی آن ها را ندارد. البانی همین روایت را در جلد دوم کتاب

سلسله احادیث الصحیحه و در جلد پنجم کتاب صحیح و ضعیف سنن الترمذی و جلد دوم صحیح ابن ماجه، «حسن» معرفی می کند.

۵. توصیه رسول خدا ﷺ به ابوذر برای تقیه

عن أبي ذر رضي الله عنه، قال قال رسول الله ﷺ: يَا أَبَا ذَرٍّ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كُنْتَ فِي حُثَالَةٍ؟ وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، قَالَ: مَا تَأْمُرُنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِصْبِرْ، إِصْبِرْ، إِصْبِرْ خَالِفُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، وَخَالَفُوهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ. (بيهقي، ۱۹۹۴: ۱۱۱)

رسول خدا ﷺ به ابوذر فرمود: ای ابوذر، اگر در بین مردان پست بودی چه خواهی کرد؟ در پاسخ عرض کرد: به من چه دستوری می دهید ای رسول خدا؟ فرمود: صبر کن؛ صبر کن؛ صبر کن؛ با مردم همان گونه که هستند باش، اما در کارهای شان با آنان مخالفت کن. (در برخورد ظاهری با ایشان مانند ایشان باش و در اعتقاد و اعمال مخالف) حاکم نیشابوری بعد از نقل روایت می گوید: این روایت طبق شروط بخاری و مسلم صحیح است، اما آن را در صحیحین نیاورده اند. (الحاکم النیسابوری، ۱۴۱۱/۱۹۹۰، ۳۸۶)

۶. تقیه، راهبرد نجات و دفع ضرر

از ابن عباس در مورد کلام خداوند: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» آمده است که تقیه با زبان آن است که انسان را وادار به کلامی کند که معصیت خداوند است، اما از روی ترس از مردم آن را بر زبان می آورد، با این که قلب وی به خاطر ایمان محکم شده است. در این هنگام است که سخن او به او ضرر نمی زند؛ تقیه وی تنها بر زبان وی بوده است. (طبری، ۱۴۰۵: ۲۲۹)

همچنین به نقل از ابن عباس می نویسد:

فأما من أكره فتكلم به لسانه و خالفه قلبه بالإيمان لينجوا بذلك من عدوه فلا حرج عليه لأن الله سبحانه إنما يأخذ العباد بما عقدت عليه قلوبهم. (طبری، ۱۴۰۵: ۱۸۲)

۷. تقیه صحابی رسول خدا ﷺ از مسیلمه کذاب

فخرالدین رازی در تفسیرش می نویسد:

حسن گفته است که مسیلمه کذاب دو نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ را دستگیر کرد. به یکی از ایشان گفت: آیا شهادت می دهی که محمد رسول خدا است؟ پاسخ داد: آری، آری، آری. سپس

پرسید: آیا شهادت می‌دهی که من نیز رسول خدایم؟ پاسخ داد: آری؛ زیرا مسیلمه ادعا می‌کرد که پیامبر بنی حنیفه است! و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر قریش. پس او را رها کرده و دیگری را طلبید و به او گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول خدا است؟ گفت آری. سپس پرسید: آیا شهادت می‌دهی که من نیز رسول خدایم؟ وی پاسخ داد: نمی‌شنوم! و این کار سه بار تکرار شد. به همین سبب او را کشتند. خبر به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید؛ فرمود: کسی که کشته شد در راه یقین و اعتقادش کشته شد؛ گوارایش باد. دیگری نیز آنچه را خدا جایز دانسته بود، انجام داد؛ به همین سبب عقوبتی بر او نیست. (رازی، ۱۴۲۱: ۱۲)

۸. دیدگاه شافعی

فخر رازی می‌نویسد: نظر و دیدگاه شافعی این است که هرگاه وضعیت و روابط میان مسلمانان همسان و شبیه وضعیت و ارتباط مسلمانان با کفار گردد (یعنی همان طوری که مسلمانان در میان کفار نمی‌توانند عقاید و باورهای‌شان را آزادانه دنبال نمایند و در معرض خطر قرار دارند، هرگاه از سوی مسلمان بر مسلمان دیگر چنین فشار بود) در این صورت برای حفظ نفس تقیه جایز است. آیا تقیه برای حمایت از اموال نیز جایز می‌باشد؟ حکم به جواز محتمل است به دلیل فرمایش رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: حرمة مال المسلم كحرمة دمه و نیز قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: من قتل دون ماله فهو شهيد. (رازی، ۱۴۲۱: ۱۳)

دیدگاه شافعی صراحت دارد که اولاً: تقیه در میان مسلمانان نیز جایز بوده و اختصاص به کفار ندارد؛ ثانیاً: تقیه راهبردی برای دفاع و حفاظت از حیات و اموال می‌باشد.

۹. تقیه، راهبرد اصلاح و حمایت از حیات و دین

ابن تیمیه می‌نویسد: نصر بن حاجب گفته است که از ابن عیینه در مورد مردی سؤال شد که از برادر مسلمان خویش در مورد کاری که انجام داده است با تحریف واقعیت عذر خویش را بیان می‌دارد تا او را راضی کند. آیا وی به خاطر این تحریف گناهکار است؟ پاسخ داد: آیا کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نشنیده‌اید که فرمود: کسی که بین دو نفر سبب اصلاح شود، دروغگو نیست. اگر وی بین خود و برادر مسلمان خویش را اصلاح کند، بهتر از آن است که بین دیگران را اصلاح کند؛ اما این دروغ زمانی جایز است که از آن رضای الهی را در نظر داشته باشد و نخواهد مسلمانی از دست وی آزار ببیند و از کاری که انجام داده است، پشیمان باشد و با این کار شر او را از خویش باز دارد و نخواهد دروغ بگوید تا جایگاهی در نزد ایشان پیدا نماید و طمع در چیزی که نزد وی است، نداشته باشد. در این موارد این دروغ جایز نیست و زمانی جایز است که نگران خشم ایشان باشد و از دشمنی

ایشان بترسد. حذیفه گفته است من بعضی از دینم را برای حفظ قسمتی دیگر می‌فروشم که مبادا مشکلی بزرگ‌تر از آن پیش آید. (ابن تیمیه، بی تا: ۲۱۲)

۹. وجوب تقیه به مثابه راهبرد دفاع و حفاظت از حیات

نویسنده شارح صحیح مسلم جواز این گونه از تقیه را اجماعی می‌داند: «علما اجماع دارند که اگر ظالمی نزد انسان بیاید و از وی محل شخصی مخفی شده را بپرسد تا او را به قتل برساند، یا در مورد محل امانتی سؤال کند تا آن را غضب نماید، کسی که محل آن را می‌داند، بر او واجب است آن را مخفی نموده و وانمود کرده و بگوید آن را نمی‌دانم. و این از مواردی است که دروغ در آن جایز و بلکه واجب می‌باشد. زیرا با این کار شخص ظالمی را مانع شده است». (نووی، ۱۳۹۲ق: ۱۲۴)

افزون بر این حوادث تاریخی نیز نشان می‌دهد که در امارت و قلمرو اسلامی عالمان مسلمان نه تنها در مقابل با کفار بلکه در مواجهه با مسلمانان نیز دست به تقیه زده‌اند و به کتمان حقیقت پرداخته‌اند. مثل داستان معروف «خلق قرآن» که طبری آن را بازگو نموده است.

شیعه در تنگنا و خطر

«احسان الهی ظهیر» مدعی است که هیچ‌گاه بر شیعه و پیشوایان‌شان فشار و تهدید جان، مال و عرض نبوده است، پس تقیه بی مورد است. باید گفت: واقعیت‌های تاریخی خلاف آن را نشان می‌دهد.

شیعه پس رحلت رسول الله ﷺ و به خصوص پس از شهادت علی علیه السلام به تناوب و هر از گاهی مورد تهدید بوده است. در زمان معاویه سب و اعلام بیزاری از علی علیه السلام شعار سیاسی و عملی حکومت وقت بود و هر کسی که زبان به مدح علی علیه السلام می‌گشود، محکوم به مرگ بود.

قتل اهل عذراء به دست معاویه که حجر و اصحاب او از شمار آنها بود، به جرم هم‌سویی با اهل بیت رسول الله ﷺ انجام شد، با آنکه عایشه او را از مقام و موقعیت آنان در اسلام و نزد رسول الله ﷺ آگاه ساخت و حدیث پیامبر ﷺ در مورد آن حادثه را به معاویه خواند و گفت: سمعت رسول الله، قالک سیقتل بعذراء أناس یغضب الله لهم واهل السماء.

یکی از مقاصد و مواد اساسی پیمان صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه برداشتن چنین تهدید و تحدید از دوستان علی علیه السلام و آزادی اعتقاد در جامعه بود.

مگر در زمان خلافت یزید بن معاویه امام حسین علیه السلام و وابستگان ایشان که به اقرار اهل سنت از شمار آل رسول و اهلیت پیامبر ﷺ محسوب می‌شدند، در بلاد اسلامی به

ویژه شام به عنوان خوارج و بیگانه از اسلام معرفی نگردید و هر کس که به حمایت آنها می پرداخت، نابود نمی شد؟!

روزی متوکل از ابن سکیت ادیب و شاعر نامور زمان که مسئولیت تربیت فرزندان او را بر عهده داشت، پرسید: آیا فرزندان من بهترند یا حسن و حسین؟ ابن سکیت پاسخ داد: قسم به خدا حسن و حسین که بماند؛ آن دو سرور عالمیان اند، حتی قنبر خدمتگذار علی علیه السلام از تو و فرزندان بهتر است. متوکل که انتظار چنین جوابی را نداشت، دستور داد زبان او را ببرند و چنین کردند! مگر امام احمد بن حنبل در زمان خلیفه عباسی به جرم پناه دادن مرد علوی در منزلش، مورد بازپرسی، بازرسی و شدت عمل گماشتگان خلیفه وقت قرار نگرفت؟!

مگر وهابیت در حمله به عراق، قبر امام حسین علیه السلام را که مورد احترام همه مسلمانان اعم از اهل سنت و شیعه است، تخریب نکرد و زوار و دانشمندان آن دیار را به جرم اعتقاد و دوستی اهل بیت علیهم السلام به خاک و خون نکشید؟!

در دوران معاصر مگر وهابیت در مراسم حج شیعیان را به خاک و خون نکشید و مانع از اعمال و شعائر مذهبی و دعا و زیارت قبور ائمه بقیع نگردید و نمی شود؟ در عربستان گواهی شیعه به ضرر دیگری قبول نمی شود، ولی شهادت به ضرر او از همه کس پذیرفته می شود. مگر در افغانستان جنایت هولناک طالبان علیه تشیع در اوایل قرن ۲۱ انجام نگرفت؟! امروز داعش گروهگ دست ساخته استکبار به نام دین و قرآن و اسلام جنایت علیه بشریت و به خصوص شیعیان روا نمی دارد؟! این ها نمونه های اندک از فراوان، اما غیر قابل انکار علیه شیعیان است.

نتیجه

از آنچه در این نوشتار به جستار گرفته شد، موارد ذیل در مورد تقیه روشن شده است:

۱. تقیه در قرآن و نزد شیعه به معنی دروغ، فریب و نفاق نیست، زیرا آن طوری که از قرآن فهمیده می شود و شیعه بدان باور دارد و عمل نموده است، مؤلفه های دروغ و نفاق مثل اختیار، آگاهی و قصد در انکار و اخفای حقیقت و واقعیت با غرض نابودی یا تحریف آن در تقیه وجود ندارد؛ پس اساساً تقیه با دروغ هم ماهیت نیست.
۲. تقیه نزد شیعه همچون اصل اعتقادی و ایمانی مانند نبوت و معاد نیست تا در تمامی حالات واجب باشد، بلکه راهبردی است که نظر به موارد و اشخاص و موضوعات گاهی واجب، گاهی حرام و گاهی بین این دو حکم (مکروه، مباح و مستحب) قرار می گیرد.

۳. بر اساس ادله شرعی و عقلی جواز تقیه که پیشتر تبیین و عرضه شد، تقیه در امت‌های قبل از اسلام وجود داشته و در آینده نیز وجود خواهد داشت و اختصاص به شیعه و یا تنها در مقابل کفار ندارد، بلکه نظر به شرایط و اشخاص در مقابل عوامل تهدید کننده مقاصد اصیل یاد شده که تقیه چونان راهبرد و روش حمایت و حفاظت، اصلاح و همبستگی و وحدت و مبارزه مسالمت‌آمیز از آنها تشریح عقلی و شرعی شده است، خواه از سوی مسلمان و خواه کفار کاربرد دارد. عمومیت آیات قرآنی و روایات شیعه و سنی و سیره اصحاب و دیدگاه عالمان اهل تسنن بر اثبات و صحت این مطلب دلالت دارد.

منابع و مأخذ

- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی (بی تا)، کتاب الاذکیاء، ج ۱، مکتبه غزالی.
- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی (بی تا)، زاد المسیر فی علم التنسیس، ج ۴، دارالفکر، بیروت.
- ابن العربی المالکی، ابوبکر (بی تا)، احکام القرآن، ج ۳، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ابن تیمیه حرانی، احمد عبدالحلیم (بی تا)، الفتاوی الکبری، ج ۳، تحقیق: محمد مخلوف، دارالمعرفه، بیروت.
- ابن حزم، علی ابن احمد بن سعید (بی تا)، المحلی، ج ۸، تحقیق: لجنه احیاء التراث العربی، دارالآفاق الجدیده، بیروت.
- ابی شبیه الکوفی، ابوبکر عبدالله (بی تا)، کتاب المصنفی الاحادیث والآثار ج ۶، تحقیق: کمال یوسف، مکتبه الرياض.
- انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۱)، المکاسب؛ رساله فی التقیه، ج ۳، دارالذخائر-خیام، قم.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷)، صحیح بخاری، ج ۵، تحقیق: د. مصطفی دیب البغاء، دار ابن کثیر، یمامه، بیروت.
- بیهقی، احمد بن الحسین بن علی (۱۹۹۴)، کتاب الزهد الکبیر، ج ۱، تحقیق عامر احمد حیدر، موسسه کتاب الثقافیه، بیروت.
- حاکم النیسابوری، محمد بن عبدالله (۱۴۱۱/۱۹۹۰)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۷۶)، پیام پیامبر ﷺ، تهران.
- خمینی، روح الله (۱۳۸۱)، المکاسب المحرمه ج ۲، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
- _____ (بی تا)، الرسائل، قم.
- خوبی، ابوالقاسم (۱۳۷۱)، مصباح الفقاهه، ج ۱، وجدانی، قم.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر التمیمی (۱۴۲۱ق/۲۰۰۰م)، مفاتیح الغیب، ج ۸، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- روحانی، سید صادق (۱۴۱۳ق)، فقه الصادق ج ۱۱، موسسه دارالکتاب، قم.
- سرخسی، شمس الدین ابوبکر محمد بن ابی اسهل (۱۴۰۶)، المبسوط، ج ۲۴، دارالمعرفه، بیروت.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر (بی تا)، جامع الاحادیث، ج ۸.
- صدوق، محمد بن علی بن الحسین (بی تا)، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم.
- صنعانی، عبدالرزاق بن همام (۱۴۰۳)، المصنف، تحقیق: حبیب الرحمن الاعظمی، المکتب الاسلامی، بیروت.
- طباطبایی، سید علی (۱۴۰۴)، ریاض المسائل ج ۱، موسسه اسماعیلیان، قم.
- طبری، ابی علی الفضل بن الحسن (۱۹۹۵/۱۴۱۵)، مجمع البیان، ج ۲، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

- طبری، محمد بن جریر (۱۳۰۵ق)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۳، دارالفکر، بیروت.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۹)، التبیان، ج ۲، تحقیق و تصحیح: احمد حبیب قصیر العاملی، مکتبه الاعلام الاسلامی.
- ظهیر، احسان الهی (۱۴۱۵/۱۹۹۵)، الشیعه و السنه، اداره ترجمان السنه، لاهور- پاکستان.
- غزالی، محمد بن محمد ابو حامد (بی تا)، احیاء علوم الدین ج ۳، دارالمعرفه، بیروت.
- فیض الاسلام، سید علی نقی (بی تا)، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۳، مرکز نشر آثار فیض الاسلام، تهران.
- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن ج ۱۰، دارالشعب، قاهره.
- قزوینی، محمد بن یزید (بی تا)، سنن ابن ماجه، ج ۱، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، بیروت.
- مالک، مالک ابن انس (بی تا)، المدونه الکبری، ج ۳، کتاب الایمان، سعاده، مصر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱)، القواعد الفقیهه، ج ۱، مدرسه الامام امیر المومنین ۷، قم.
- نووی، یحیی بن شرف بن مری (۱۳۹۲ق)، شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۱۵، دار احیاء التراث، بیروت.
- هلالی، سلیم ابن قیس (۱۴۱۶)، اسرار آل محمد سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مترجم: اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، نشر الهادی، قم.